



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۴ اردیبهشت ۱۳۹۷

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

مصادف با: ۷ شعبان ۱۴۳۹

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت سوم: ملاک سیادت - مؤیدات قول مشهور - مقتضای اصل در فرض شک

جلسه: ۹۶

سال هشتم (سال پنجم خمس)

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در بحث از ملاک سیادت و مستحقین خمس، هم قول مشهور و هم قول سید مرتضی و صاحب حدائق نقل شد. ادله مشهور به همراه اشکالاتی که صاحب حدائق به این ادله ایراد کرده‌اند، نقل شد و ادله صاحب حدائق هم بیان شد. جلسه گذشته اشکالاتی که متوجه هر دو بخش کلام صاحب حدائق بود، ذکر شد. عرض شد نه اشکالاتی که ایشان به مشهور کرده، وارد است و نه ادله‌ای که بر مدعای خودشان اقامه کرده‌اند تمام است. ریشه مشکل بیان شد که از کجا نشأت گرفته است. اصل مسأله یک خبطی است که صاحب حدائق مرتکب شده و آن این است که ریشه نزاع در مانحن فیه را در این قرار داده که آیا ولد البنت ولدٌ حقیقه أم لا.

مؤیدات قول مشهور

علاوه بر آن چه که در گذشته به عنوان دلیل برای مشهور عرض شد، مؤیداتی نیز می‌توان برای نظر مشهور ذکر کرد که نظر مشهور را تقویت می‌کند؛ یعنی خمس فقط به کسانی داده می‌شود که از طریق پدر انتساب به هاشم داشته باشند و شامل منتسبین بالهاشم من طریق الام نمی‌شود.

مؤید اول

مؤید اول که بعضی الاعاظم آن را ذکر کرده‌اند، این است که اگر انتساب به هاشم از طریق مادر برای استحقاق خمس کفایت کند، دیگر نباید فرقی باشد بین کسی که با یک واسطه منتسب به هاشم می‌شود یا با ده واسطه. از طرف دیگر، نباید فرقی باشد بین کسی که مادر خودش منتسب به هاشم است یا مثلاً جدّ دهم او منتسب به هاشم است. یعنی بر طبق این معیار، اگر کسی پدرش سید نیست و مادرش هم سید نیست، جدّ و جدّه او هم سید نیستند، همین طور تا ده پشت و ده نسل او، نه پدرش و نه مادرش سید نیستند اما در ده نسل قبل، یکی از جدّات او سید بوده است؛ این هم باید مشمول این عنوان قرار گیرد و خمس به او متعلق شود. چون یصدق علیه أنه انتسب بالهاشم من طریق الام؛ صدق می‌کند بر او انتساب به هاشم از طریق مادر. بالاخره این ده نسلی که گذشته ولو از طریق جدّه دهم انتساب به هاشم پیدا کرده، پس این هم باید مستحق خمس باشد و به او خمس داده شود.

ممکن است بگویید چه اشکالی دارد که به این هم خمس بدهیم؟ اشکال این است که اگر این ملاک را بپذیریم، اکثر مسلمین مستحق خمس می‌شوند؛ چون کمتر کسی پیدا می‌شود که بالاخره یکی از جدّات او [ولو در مرتبه بیستم] از بنی

هاشم نباشد و به نوعی منتسب به هاشم نشود. پس اگر بخواهیم نظر صاحب حدائق و مرحوم سید را بپذیریم، این یک تالی فاسد دارد و آن این است که اکثر مسلمین از مستحقین خمس یا مصارف خمس محسوب شوند و این چیزی نیست که بتوان به آن ملتزم شد. بالاخره وقتی یک گروه خاصی به عنوان مستحقین خمس مدّ نظر هستند، معنا ندارد که اکثر را شامل شود.

این یک مسأله‌ای است که به عنوان مؤید نظر مشهور یا حتی می‌تواند دلیل برای نظر مشهور باشد؛ عمده این است که این مطلب نظر مشهور را تقویت می‌کند.

سؤال:

استاد: عرض شد این‌ها ولد هاشم محسوب می‌شوند. اطلاق عنوان سیادت ممکن است در عرف فرق کند؛ مثلاً اگر یک کسی از طریق مادر منتسب به هاشم باشد، ممکن است در یک منطقه‌ای بگویند او سید است؛ ما با این عنوان هم کاری نداریم. ما می‌گوییم موضوع برای حکم به استحقاق خمس، عبارت است از الانتساب بالهاشم بالابوة. بر همین اساس سیادت هم اصطلاحاً به کسانی اطلاق می‌شود که از طریق پدر منتسب به هاشم باشند. ممکن است در یک منطقه‌ای به منتسبین به هاشم از طریق مادر هم سید بگویند؛ ما کاری به اطلاق عرفی نداریم. نمی‌گوییم خمس فقط به سید داده می‌شود ولو اینکه ملاک استحقاق در او نباشد. موضوع برای حکم به استحقاق خمس عبارت است از الانتساب بالهاشم من طریق الاب. ممکن است به منتسب بالهاشم من طریق الام نیز عنوان سید اطلاق شود؛ ما با این کاری نداریم. ما می‌گوییم بر طبق روایات معتبر، ملاک استحقاق خمس عبارت است از انتساب به هاشم از طریق پدر. سید اصطلاحاً به کسی اطلاق می‌شود و کسی واجد این ویژگی است که انتساب از طریق پدر داشته باشد؛ و به کسی که از طریق مادر منتسب به هاشم باشد، سید نمی‌گویند.

سؤال:

استاد: قبلاً هم دلیل آوردیم که شکی نداریم که به ولد البنت نیز عنوان ولد اطلاق می‌شود. بحث در مورد سیادت است؛ ملاک سیادت یعنی آن سیادتی که موضوع برای استحقاق خمس است؛ نحن ابناء الدلیل. از خودمان نمی‌توانیم چیزی بگوییم. حتی عنوان سید بر کسی که انتساب از طریق مادر داشته باشد، اطلاق نمی‌شود. ممکن است در بعضی از مناطق عرف مردم طوری باشد که به غیر او هم عنوان سید اطلاق شود؛ این یک بحث دیگر است.

سؤال:

استاد: مسکنت و فقر موضوعیت دارد؛ اگر یک سید باشد که نیاز نداشته باشد خمس به او تعلق نمی‌گیرد؛ البته ممکن است نیاز یکی نان باشد یا قوت روزانه‌اش باشد و نیاز یکی مطابق با شأن او داشتن یک مرکب باشد.

مؤید دوم

مؤید دیگر این است که اگر انتساب به بنی هاشم از طریق مادر موجب اباحه خمس و باعث حرمت صدقه بود، باید از ابتدا شهرت پیدا می‌کرد. به تعبیر دیگر لو کان لبان؛ اگر چنین چیزی بود، این شهرت پیدا می‌کرد و آشکار می‌شد؛ در حالی که در گذشته و حتی امروز خمس را به غیر سید [یعنی کسی که از طریق پدر منتسب به هاشم نباشد] نمی‌دهند. سیره از اول

بر این مستقر بوده که نسبت‌ها را حفظ می‌کردند و می‌نوشتند و خمس به آن‌ها می‌دادند. این چیزی بود که در گذشته رایج بوده و الان هم به طرقي برخی تأکید دارند که این نسبت‌ها حفظ شود. خود اینک‌ه از اول سیره عملی متشرعه و بزرگان و فقها و کسانی که در مسند اخذ خمس و توزیع آن و مصرف آن در مواضع خودش بودند، بر این مستقر شده که ملاک را فقط انتساب از طریق پدر دانسته‌اند و نه از طریق مادر.

مقتضای اصل در فرض شک

آخرین مرحله این است که ما شک کنیم؛ اصلاً فرض می‌کنیم که هیچ یک از ادله مشهور و ادله صاحب حدائق، نمی‌تواند مدعی آن‌ها را اثبات کند. شک می‌کنیم که این شخص می‌تواند خمس بگیرد یا نمی‌تواند.

از یک طرف شک داریم که زکات بر او حرام است یا نه؛ این در صورتی است که سید باشد. بالاخره اگر شک داشته باشیم در اینکه آیا این شخص می‌تواند خمس بگیرد یا نه، به دلیل اینکه نمی‌دانیم آیا انتساب دارد یا ندارد، مقتضای اصل، عدم جواز اعطاء زکاة و اعطاء خمس است، چون علم اجمالی داریم به اینکه یا از خمس محروم است یا از زکات. در این موارد احتیاط اقتضا می‌کند که نه خمس بگیرد و نه زکات بگیرد. چون اصل جاری در اطراف علم اجمالی، احتیاط است. این شخص هم از حقوق سید محروم می‌شود و هم از حقوق غیر سید. پس اصل عمل جاری در این مقام، احتیاط است و نتیجه احتیاط این است که خمس به او داده نشود؛ همان‌طور که زکات هم به او نباید داده شود.

سؤال:

استاد: احتیاط اقتضا می‌کند که هیچ کدام را به او ندهیم؛ چون اگر سید باشد گرفتن زکات برای او حرام است و اگر هم سید نباشد گرفتن خمس حرام است. و ما یقین داریم یکی از این دو بر او حرام است. مثل سایر موارد علم اجمالی که علم اجمالی به حرمت احدهما دارید، احتیاط اقتضا می‌کند که عن اطراف العلم الاجمالی اجتناب کنید؛ در همه موارد علم اجمالی همین‌طور است. این‌جا هم همین‌طور است؛ یعنی محرومیت از زکات و خمس.

اللهم إلا أن يقال که اصل استصحاب در این‌جا جاری شود؛ یعنی بگوییم شک داریم این شخص منتسب به هاشم هست یا نیست. می‌گوییم قبل از آن که به دنیا بیاید، منتسب نبود؛ الان شک داریم منتسب هست یا نیست، اصل عدم انتساب را جاری می‌کنیم؛ یعنی استصحاب عدم انتساب که همان استصحاب عدم ازلی است. بله، از راه استصحاب عدم ازلی می‌توان عدم انتساب او را ثابت کرد و نهایتاً زکات را به او داد؛ منتهی این مبتنی بر این است که استصحاب عدم ازلی را حجت بدانیم ولی این محل بحث است که آیا استصحاب عدم ازلی معتبر هست یا نیست. لذا تنها کمکی که می‌توان به او کرد، از راه استصحاب عدم ازلی است.

سؤال:

استاد: می‌گوییم علی فرض الشک. البته ممکن است شبهه موضوعیه پیش آید. یک وقت شک در حکم است، یعنی مع الشک فی الحكم؛ ادله طرفین برای ما کافی نباشد؛ می‌خواهیم نتیجه بگیریم که بالاخره اگر شک هم داشته باشیم، باز هم خمس نباید به او دهیم؛ یعنی حرف صاحب حدائق و سید مرتضی قابل قبول نیست.

سؤال:

استاد: این جا موضوع بحث ما شکّ در حکم است؛ یعنی فرض شبهه حکمیه است. اینکه گفتیم در فرض شک هم نتیجه عدم جواز اعطاء خمس است، برای این است که به طور کلی ریشه حرف صاحب حدائق و جناب سید مرتضی را بزیم. ما شک داریم من انتسب الی هاشم بالام، آیا می توان به او خمس داد یا نه. می گوییم اگر سید باشد، نمی توان به او خمس داد و اگر نباشد، زکات می تواند بگیرد ولی خمس نمی تواند بگیرد. یعنی شک داریم در جواز اعطاء خمس و عدم جواز. شک داریم در اینکه زکات به او می توانیم بدهیم یا خیر. چون علم اجمالی داریم به حرمت اعطاء زکات یا حرمت اعطاء خمس، اصل احتیاط اقتضا می کند که هم محرومیت از زکات و هم محرومیت از خمس ثابت شود. این جا بحث ما در شبهه حکمیه است؛ اما می تواند فرض شبهه موضوعیه هم شود که طبق قواعدی که در شبهات موضوعیه جاری است، معلوم می شود.

یک نکته باقی می ماند و آن اینکه صاحب حدائق در ضمن ادله ای که اقامه کرد، فرمود بعضی از روایات که سخن از مستحقین خمس به میان آورده، تعبیر ذریه النبی یا آل النبی یا اهل بیت نبی و امثال این ها به کار برده است. بعد می خواستند نتیجه بگیرند که چون از مستحقین خمس بعضاً تعبیر به آل الرسول و ذریه الرسول یا ذریه فاطمه و امثال این ها شده، معلوم می شود که منتسبین به پیامبر از طریق فاطمه زهرا(س) نیز مستحق خمس هستند؛ یعنی منتسبین به هاشم من طریق الام. دلیل ایشان را توضیح دادیم.

ضمن اینکه آن اشکالاتی که به این دلیل وارد کردیم و این اشکالات به قوت خود باقی است، یک نکته ای هم هست و آن اینکه باید این روایات توجیه کنیم. توجیهی که می توان برای این روایات ذکر کرد، این است که اگر در برخی روایات سخن از ذریه فاطمه زهرا(س) یا ذریه پیامبر یا اهل بیت پیامبر به میان آمده، در واقع برای بیان موقعیت و شأن خاصی است که این ها در بین سادات دارند. یعنی کأن همه سادات مستحق خمس هستند؛ سادات کسانی هستند که انتساب به هاشم از طریق پدر دارند. منتهی سادات تیره های مختلف دارند؛ چون عبدالمطلب چند فرزند داشت. هر یک از این فرزندان که واسطه انتساب شوند، فرزندان شان سید می شوند. منتهی در بین تیره های مختلف سادات، ذریه پیامبر و ذریه حضرت زهرا(س) یک موقعیت خاصی دارند و آن هم به خاطر ادله ای است که در این رابطه وارد شده؛ از جمله همین روایات که سخن از ذریه پیامبر به میان آورده است. این روایات در واقع می خواهد شأن ذریه پیامبر را نسبت به ذریه سایر فرزندان عبدالمطلب بیان کند. این در واقع یک اهتمام خاصی به پیامبر نشان می دهد؛ هر چند عنوان سیادت برای بقیه هم ثابت است.

عدم فرق بین سادات

از همین جا آن نکته ای که می خواستیم عرض کنیم، معلوم می شود؛ و آن اینکه به طور کلی لا فرق فی مستحقّی الخمس بین أن یکون علویاً أو عقیلیاً أو حارثیاً أو عباسیاً؛ فرقی بین این ها نیست. فرزندان ابوطالب، فرزندان عباس، فرزندان حارث، فرزندان ابولهب، این ها همه از نسل هاشم و بنی هاشم هستند و موضوع برای استحقاق خمس هستند.

امام(ره) به این نکته در متن تحریر اشاره نکرده اند؛ ایشان فقط اصل سیادت را مطرح کرده اند اما اینکه در تیره های مختلف فرقی هست یا نه، چیزی نفرموده اند. فرموده: «فلو انتسب إليه بالأم لم یحل له الخمس، و حلت له الصدقة علی الأصح». دیگر بحث تیره های مختلف سادات را مطرح نکرده اند.

اما مرحوم سید(ره) فرموده: «و لا فرق بین أن يكون علویا أو عقیلیا أو عباسیا و ینبغی تقدیم الأتم علقه بالنبی(ص) علی غیره أو توفیره کالفاطمیین». کسانی که علقه آنها با پیامبر تمام تر است. بالاخره برادرزاده پیامبر با نوه پیامبر اگر مقایسه شوند، علقه دومی اتمّ از دیگری است. می فرماید یا اینها مقدم می شوند؛ یعنی اگر امر دایر شود بین اینها و غیر اینها، به اینها خمس داده می شود یا حداقل اینکه توفیر کند و به اینها مقداری بیشتر بدهند؛ نسبت به فاطمیین این اولویت را ذکر کرده اند.

پس دو مسأله است؛ یکی عدم الفرق بین العلویین او عقیلیین او عباسیین او غیرهم. الثانی تقدیم یا توفیر فاطمیین بر غیر فاطمیین. البته در این جا یک بحث هایی است که در جلسه بعد بیان می کنیم.

«الحمد لله رب العالمین»